

چهارشنبه ۲۱ خرداد ۱۴۰۴
 وطن امروز | شماره ۴۳۳۸

[ورزشی]

گزارش

وقتی «امید» تنها انتخاب ممکن شد

صندلی نیمکت تیم امید

چطور به روانخواه رسید؟

۱۸ ماه جست‌وجو، مذاکره، وعده و انکار. فدراسیون فوتبال بالاخره سرمربی تیم ملی امید را معرفی کرد اما نه از سر انتخاب، بلکه از سر ناچاری. در نهایت، امیدرضا روانخواه بر صندلی‌ای نشست که خیلی‌ها آن را در قد و قواره خود نمی‌دیدند، یا اگر می‌دیدند، شروطی داشتند که فدراسیون با جیب خالی‌اش نمی‌توانست آنها را بپذیرد.

انتخاب روانخواه، نه حاصل یک پروژه فنی یا یک طرح مدون، بلکه نتیجه مستقیم یک پروسه فرسایشی بوده؛ جریانی که از گل محمدی و حسینی گذشت، در بوژوویش مکت کرد، به عبدی سری زد و در نهایت از سر بی‌پناهی و تسلیم، ایستاد روی نام روانخواه. ■ **سنگ بزرگ گل‌محمدی تا بن‌بست مالی فدراسیون** همه چیز از وقتی شروع شد که مجید جلالی، با حکم ریاست، کمیته فنی، سودای تزریق ساختار و دانش به فوتبال پایه را در سر داشت. یحیی گل‌محمدی نخستین گزینه او بود. توافقات اولیه انجام شد، حتی رئیس فدراسیون هم راضی بود اما ورود فولاد با پیشنهادی چرب و نرم، همه چیز را تغییر داد. گل‌محمدی ترجیح داد مسیر آشنا را برود و ماجراجویی در رده امیدها را به فراموشی سپارد. جلالی سپس سراغ الگوی «اسپانیایی‌سازی» رفت. طرحی بلندپروازانه شبیه مدل قطری که با ورود مربیان خارجی، ساختار فوتبال پایه را بازسازی می‌کرد اما هزینه‌ها فراتر از توان بود و پروژه همان‌جا مرد. ■ **انتخابات فدراسیون و ایست قلبی پروژه امید**

در بعبوجه انتخابات فدراسیون در اسفند ۱۴۰۳، پروژه انتخاب سرمربی تیم امید وارد اغمای موقت شد. هیچ تصمیمی گرفته نشد و همه چیز به بعد از روشن شدن تکلیف رئیس جدید موکول شد؛ پروژه‌ای که اصلا معلوم نبود پس از انتخابات، همچنان در اولویت باقی بماند یا نه.

■ **مجتبی حسینی؛ سودای نیمکت بزرگ‌تر از امید** بعد از انتخابات، کمیته فنی گزینه‌های خود را به تاج ارائه داد. نام مجتبی حسینی بالاتر از همه بود. جلساتی هم برگزار شد اما نه با توافق. حسینی نه فقط مبلغی بالاتر از توان فدراسیون می‌خواست، بلکه سودای حضور در کادر تیم ملی بزرگسالان را هم در سر داشت. قراردادی دومتوره، حقوق بالا و جاه‌طلبی‌ای که از تیم امید فراتر می‌رفت. فدراسیون با جیب خالی‌اش، مجبور شد لبخند بزند و عقب‌نشینی کند.

■ **حسین عبدی؛ آشنا به زمین، بی‌پشتوانه در ستاد** برخلاف حسینی، حسین عبدی بدون حاشیه و شرط مالی خاصی وارد شد. سابقه‌اش در تیم‌های پایه، شناخت او از بازیکنان و ساختار را به نقطه قوت او تبدیل کرده بود اما خواسته‌ای مشخص داشت: همکاری تنگاتنگ سازمان لیگ برای در اختیار داشتن بازیکنان در اردوهای طولانی‌مدت. مشکلی که نه در توان عبدی بود و نه در تعهد فدراسیون. موضوع اردوها و تداخل با لیگ، تا امروز هم پاسخی رسمی ندارد. ■ **گزینه‌های ردشده: از ربیعی تا دقیقی**

محمد ربیعی هرگز وارد فاز مذاکره نشد. تاج علاقه‌ای به این گزینه نداشت. بدقولی‌های قبلی و عدم اجماع هیات‌رئیسه، او را زودتر از همه از لیست حذف کرد. سعید دقیقی هم اگر چه با برخی اعضا جلسه داشت اما خروجی مطلوبی حاصل نشد. میسودراگ بوژوویش تنها گزینه خارجی بود که جالبی به تاج معرفی کرد اما حتی مذاکراتی هم با او انجام نشد. نگاه فدراسیون در این پروژه، به طور کامل معطوف به گزینه‌های داخلی بود؛ بدون توجه به اینکه توان داخلی آیا پاسخگوی نیاز تیم ملی امید در سال منتهی به انتخابی المپیک هست یا نه. ■ **و سرانجام، کسی که شرط نداشت...**

امید روانخواه نه بالاترین رزومه را داشت، نه پشتوانه رسانه‌ای یا لابی فدراسیونی اما یک ویژگی کلیدی داشت: شرط نداشت! نه پول زیاد خواست، نه صندلی بزرگ‌تر را طلب کرد. در جلسات نهایی، پذیرفت با کمترین بودجه، بیشترین هماهنگی را با فدراسیون، تیم ملی بزرگسالان، سازمان لیگ و هیات‌رئیسه داشته باشد.

تایید نهایی را هم تاج داد. حالا روانخواه با قراردادی ساده، بدون تیم پشتیبان، با چشم‌انتظاری برای اردوهایی که معلوم نیست برگزار شود یا نه، باید تیم امید را به مقصدی دشوار هدایت کند.

■ **نتیجه؟**

پروژه‌ای که می‌توانست آغاز فصل تازه‌ای در تیم ملی امید باشد، فعلا با سازهی اجباری آغاز شده. نه از روی برنامه، نه با بودجه کافی، نه با اجماع. فقط و فقط با امید به اینکه «امید» بتواند کم‌هزینه‌ترین راهکار را به گران‌ترین دستاورد بدل کند. به بیان دیگر، در فدراسیونی که تصمیم‌گیری نه مبتنی بر استراتژی، بلکه تابع شرایط و روزمرگی است، انتخاب روانخواه بیشتر یک «چاره‌سازی» بود تا «چاره‌اندیشی» و شاید همین، ماجرا را نگران‌کننده‌تر از همیشه می‌کند.

در فوتبال ایران، انقدر همه چیز زود فراموش می‌شود که گاهی حتی یک قهرمانی هم عمرش به چند هفته نمی‌رسد اما وسط این گردونه بی‌رحم و پرهیاهو، بعضی چهره‌ها هستند که نه فقط برای مدتی، که برای همیشه در حافظه جمعی فوتبال‌دوستان حک می‌شوند. مثل وحید امیری؛ مردی که با یک امضای ساده، دوباره پای قبول قدیمی‌اش ماند و تا مرز ۴۰ سالگی، پرسپولیسی ماند.

پیر نمی‌شود، خسته نمی‌شود، نمی‌بازد. وحید امیری فقط جلو می‌رود. مثل سربازی که سال‌هاست روی خاکریز مانده، بی‌ادعا، بی‌سروصدا اما با کارنامه‌ای که حالا باید برایش ایستاد و کف زد.

پرسپولیس در حالی خیر تمديد قرارداد امیری را رسانه‌ای کرد که شاید بسیاری تصور می‌کردند فصل ۲۴، آخرین فصل شماره ۱۹ در جمع قرمزها باشد اما امیری نه اهل وداع نمایشی است و نه بازیکنی که بخواهد با کلی هیاهو از قاب بیرون برود. افسانه بی‌سر و صدا؛ این شاید توصیف دقیق‌تری از مسیری باشد که او در این سال‌ها طی کرده است.

اما قصه از کجا شروع شد؟ نفت مسجدسلیمان، نفت تهران، یحیی گل‌محمدی. جایی که امیری در قامت یک وینگر گمنام، با پیراهن زرد نفت تهران درخشیدن را آغاز کرد. او شماره ۹ را پوشید و به‌زودی، نامش را میان ستاره‌های لیگ جا انداخت. در همان تیمی که علیرضا منصوریان ساخت، امیری چهره شد. با گلی که در ورزشگاه تختی به استقلال زد، با آن دویدن‌های بی‌وقفه، با آن بخندن همیشگی.

امیری اما اهل درجا زدن نبود. به‌سرعت مسیرش

را به تیم‌ملی باز کرد، دروازه پرسپولیس را در لیگ پانزدهم باز کرد و با همان گل، قهرمانی را از برانکو گرفت. سال بعد، همه منتظر بودند که او به استقلال بپیوندد اما انتخابش پرسپولیس بود. جایی که حالا تبدیل به خانه‌اش شده. همان فصل نخست، کنار سیدجلال و بیرانوند، قهرمان شد. برانکو نقش مهاجم دوم را به او داد و امیری هم چیزی جز صداقت و تعهد به زمین نریخت.

سال بعد، قهرمانی دوباره و راهیابی به جام جهانی ۲۰۱۸. تصویری از او در بازی با اسپانیا که جرأت دربیل زدن جرارد پیکه را به خودش داد، هنوز در ذهن هواداران مانده. بعد از آن جام، شاید وقت

باشگاه تجدیدنظر کردروایت پرسپولیسی شدن ابدیِ وحید

امیریِ وحید

خداحافظی از پرسپولیس رسیده بود. تراپوزان اسپور ترکیه، ایستگاه بعدی بود اما امیری همان‌جا هم چیزی از فروتنی‌اش کم نکرد. ۲۶ بازی در سوپرلیگ ترکیه کرد و بعد، بی‌سر و صدا برگشت. بازگشتش به پرسپولیس، مثل بازگشت یک ژنرال به میدان جنگ بود. فصل نوزدهم، بهترین آمار گلزنی‌اش را ثبت کرد؛ ۷ گل در یک فصل. در همان تیمی که گابریل کالدرون ساخت و گل‌محمدی قهرمانش کرد. امیری دیگر فقط یک وینگر نبود؛ هافبک، مهاجم دوم، دفاع چپ، و حتی در بعضی بازی‌ها، هافبک میانی! او همه جا بود، همیشه آماده، همیشه مفید. در لیگ بیستم، پرکارترین بازیکن تیم شد. ۴۳ بازی در یک فصل، عددی بود که فقط از بازیکنی مثل او برمی‌آمد اما تقدیر، همیشه با عدالت رفتار نمی‌کند. در نیمه‌نهایی لیگ قهرمانان آسیا محروم شد و از



حضور فوتبال ما در المپیک برای مسؤلان مهم است؟

ناامید با امید؟!

کارایی لازم برخوردار نیستند و نحوه تدارک تیم نیز در حد کافی صورت نمی‌گیرد؛ نتایج تیم امید در این سال‌ها نیز خود گواه و گویای این مدعاست. اینک نیز انتخاب تعجب‌برانگیز دیگری را در راس امور فنی این تیم شاهدیم؛ امیدرضا روانخواه. مربی‌ای که هیچ استدلال فنی و عقلایی متقن در برگزیدن وی به این سمت نمی‌یابیم، حتی عضو هیات‌رئیسه فدراسیون فوتبال (محمدرحمان سالاری) به نوع و نحوه این انتخاب اعتراض کرد و خود انتخاب‌کنندگان را ملزم به پاسخگویی به تبعات آن دانست.

موضوع اصلی اما این است که امیدرضا روانخواه بر اساس کدام رزومه، توان فنی و دلیل محکمه‌پسند، سکان‌دار تیمی می‌شود که عملا حکم تیم ملی (ب) ایران را دارد؟ مربی‌ای که غیر از دوران فعالیتش در باشگاه پیکان، در سایر تیم‌هایی که مربیگری کرده است، تعداد باخت‌هایش از پیروزی‌هایش بیشتر بوده و عملکردی ضعیف از خود به جا نهاده است که آخرینش تیم سقوط کرده هوادار است. آیا در جمع مربیان داخلی، گزینه جامع‌تر و مناسب‌تر از روانخواه یافت نمی‌شد؟ چرا این فرصت را به امثال سیدمجتبی حسینی، سعید دقیقی و سعید اخباری که با بازیکنان جوان و بی‌نام و نشان نیز توانایی خود را نشان داده‌اند، ندادیم؟ هر ۳ مربی مذکور که

المپیک، محشر ورزش دنیااست ولی نیم قرن است فوتبال ما از صعود به این رقابت‌ها بازمانده است و متاسفانه هیچ رگه‌ای از امید و اراده برای شکستن این طلسم نزد متولیان امر مشاهده نمی‌شود! سال‌هاست زمان و نحوه انتخاب سرمربی و تدارک تیم فوتبال امید ایران، نشان از کم‌محلّی به سرنوشت آن دارد. فوتبال ما ۴ بار جواز صعود به رقابت‌های المپیک را دریافت کرد. آخرین صعود ما هم به سال ۱۹۸۰ (المپیک مسکو) باز می‌گردد که به دلیل حمله نظامی شوروی سابق به افغانستان و تحریم رقابت‌ها از سوی ایران، در المپیک مسکو حاضر نشدیم و پس از آن دیگر فوتبال ما رنگ صعود به المپیک را ندید.

روزگاری فوتبال المپیک و تیم امید نزد مسؤلان اهمیت ویژه‌ای داشت و این در نحوه تدارک و انتخاب سرمربی آن مشهود بود. مربیان بزرگ و توانمندی چون حسن حبیبی که با او جواز صعود به المپیک مسکو را گرفتیم و مرحوم پرویز دهداری را در راس این تیم می‌گذاشتیم ولی چند دوره است مربیانی سکان این تیم که پشتوانه اصلی تیم ملی فوتبال محسوب می‌شود را عهده‌دار می‌شوند که از تجربه و



۴ صندلی خالی برای نقشه‌های کار تال

لیست زیر ذره‌بین

به آینده، پرونده خداحافظی چند بازیکن را هم باز گذاشت؛ سعید مهری و الکسیس کندوز در معرض خروج هستند. اگر این دو، چمدان ببینند، ناگهان ۲ صندلی دیگر خالی می‌شود و لیست بزرگسالان تیم با ۴ جای خالی، دست‌فرمان مناسبی



فینال جا ماند. مثل فینال قبلی، که به خاطر تراپوزان به آن نرسید. انگار فینال‌ها، گاهی او را نمی‌خواستند اما هواداران، همیشه خواستند.

لیگ بیست‌ویکم برای او سخت‌ترین فصل ممکن بود. مصدومیت کمر، چیزی نبود که ساده بتوان از آن عبور کرد. ۶ ماه دوری، آن هم در ۳۴ سالگی، می‌توانست پایان راه باشد اما امیری برگشت. نه فقط برگشت، که در لیگ بیست‌ودوم یکی از بهترین‌های تیم شد. دفاع چپ، جایی بود که درخشید. وقتی تیم خالی از مدافع چپ بود، امیری به خط دفاع آمد و مثل همیشه بی‌حاشیه، وظیفه‌اش را انجام داد.

در لیگ بیست‌وسوم، او یکی از ارکان اصلی قهرمانی شد. در تیم اوسمار ویرا، امیری تبدیل به همان مهره حیاتی همیشگی شد و در فصل اخیر، به‌رغم مصدومیت‌ها و دوری‌های گاه و بیگاه، باز هم در بزرگانه‌ها برگشت و در ترکیب اصلی گاریدو، حضور ثابت داشت.

وحید امیری حالا از ۳۹ سالگی عبور کرده اما عدد برای او چیزی جز یک شوخی نیست. همچنان می‌دود، همچنان تکل می‌زند، همچنان دربیل می‌زند. او نه اهل مصاحبه‌های پر زرق و برق است، نه دنبال پاداش‌های آنچنانی. برایش مهم‌ترین چیز، بازی کردن با پیراهن پرسپولیس است. حالا هم با تمديد قراردادش، تا مرز ۴۰ سالگی در پرسپولیس می‌ماند؛ در همان لباسی که عاشقانه دوستش دارد.

در فوتبال امروز که وفاداری تبدیل به یک کالای نایاب شده، امیری چیزی شبیه رؤیاست. بازیکنی که می‌توان به فرزندان‌مان نشان داد و گفت: «اگر می‌خواهی فوتبال بازی کنی، اینطوری بازی کن». نه آغاز دار، نه پایان. فقط وحید امیری. فقط تعهد، فقط عشق، فقط پرسپولیس.

کارنامه‌ای به مراتب درخشان‌تر از سرمربی فعلی تیم امید دارند؟! جای آن نیست وزیر ورزش که در قبال اعتراضات تیم فوتبال شهرش نسبت به داوری فینال جام حذفی، شخصا وارد گود شد و خواستار رسیدگی فوری به اعتراض همشهریان‌ش و ارائه گزارش نتیجه آن شد، چنین حساسیتی را در قبال تیم ملی فوتبال امید کوشش و بررسی کن آیا انتخاب سرمربی آن نشان دهد؟ حداقل تحقیق و بررسی کن آیا سرنوشت تیم امید ایران، وجه‌المعامله یا مصالحه برخی قرار گرفته است؟ آیا سرنوشت تیم فوتبال امید ایران به اندازه یک تیم فوتبال باشگاهی حائز اهمیت نیست؟

اگر حضور در رقابت‌های المپیک برای‌مان مهم باشد و واقعا تیم امید را پشتوانه اصلی تیم ملی فوتبال که با مشکل پا به سن گذاشتن بازیکنانش مواجهیم بدانیم، سرنوشت آن را چنین سرسری نمی‌گیریم. روزگاری که عنایت کافی به تیم امید داشتیم، استعدادهایی چون خداداد عزیزی، رضا شاهرودی، کریم باقری، مهدی پاشا‌زاده، مرحوم مهرداد میناوند، مهدی مهدوی‌کیا، نیما نکسا و... از این تیم تبدیل به بازیکنان مطرح و موثر تیم ملی ایران شدند. واقع‌بینانه باید گفت با این انتخاب غیرمنتظره بر حسرت راهبایی‌مان به المپیک افزوده خواهد شد مگر اینکه معجزه‌ای دست‌مان را بگیرد!

حاکمی است که او برای ۴ پست حیاتی برنامه‌ریزی کرده: مدافع وسط، دفاع راست، هافبک مرکزی و مهاجم. از این ۴ اسم، ۳ مورد احتمالا سهمیه خارجی خواهند بود، یعنی خریدهایی که نه‌تنها باید در زمین موثر باشند، بلکه حضورشان باید به لیست فشرده سرخ‌ها وزن هم بدهد. بازیکنانی نظیر مجتبی فخریان و محمدحسین صادقی هم که در رده زیر ۲۳ سال ثبت شده‌اند، می‌توانند نیمه‌نگاهی به ترکیب بزرگسال داشته باشند اما جای پای‌شان هنوز سفت نشده. در نهایت، پرسپولیس با یک نقشه ۲۰ خانهای روبه‌رو است که تنها ۴ مهره دیگر برای تکمیلش باقی‌مانده. این ۴ خانه، مثل ۴ قطعه گمشده از پازل قهرمانی هستند. حالا باید دید مدیران باشگاه و تیم فنی چطور این قطعات را انتخاب می‌کنند؛ با وسواس، با آزمون و خطا یا مثل برخی فصل‌ها با شانس.

اما آنچه مسلم است، لیست بزرگسالان پرسپولیس نه‌تنها به سادگی پر نمی‌شود، بلکه هر اسم جدید، پهایی دارد؛ با یک خداحافظی تلخ یا یک انتخاب جسورانه.

[۲ اس]

شروع عصر زایی



[گازتا]

بدون روح



[موندوپورتوو]

باهمه توان به‌سوی لوئیس دیاز



[مارکا]

زوبیمندی به مادرید گوش کن!



[اکسپ]

شرقی در سبیتی

